

معناشناسی «تعمّق» در روایات

عبدالهادی فقهی زاده^۱

مجید معارف^۲

مصطفی آذرخشی^۳

چکیده

واژه «تعمّق» در منابع لغوی و روایی کهن، برخلاف تصوّر رایج، بار معنایی نکوهیده‌ای دارد و واژه‌شناسان آن را مشتمل بر مفهوم زیاده‌روی و مبالغه دانسته‌اند. از همین رو، در روایات ائمه اهل بیت (ع) از آن به مذمت یاد شده و از ارکان کفر به شمار رفته است. حتی دسته‌ای از محدثان بزرگ نیز مفهوم افراط، غلو و زیاده روی را از آن برداشت کرده‌اند؛ مع الوصف گروهی از دانشمندان بر اثر غفلت از معنای واقعی تعمّق و مذموم بودن آن، در فهم روایات مربوط برداشت‌هایی ناصواب پیدا کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: تعمّق، تنطّع، قواعد فهم حدیث، فقه الحدیث، منابع لغوی و منابع روایی

۱. طرح مسئله

یکی از قواعد فهم احادیث صادره از معصومان (ع)، توجه به معنای نخستین واژه‌ها در فضای زمان صدور روایات است؛ حال آن که گروهی از محققان و حدیث پژوهان بر اثر عدم توجه به این قاعده، از فهم صحیح پاره‌ای از روایات بازمانده‌اند؛ ازجمله واژه «تعمّق» که پاره‌ای از دانشمندان معنای آن را مثبت و ممدوح برشمرده‌اند؛ برخلاف

afeghhizadeh@gmail.com

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

۲. استادگروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

گروهی دیگر که مستند به منابع لغت و آثار روایی از آن مفهومی منفی و غیرممدوح استنباط کرده‌اند.

براین اساس، اهتمام نوشتار حاضر آن است که با مراجعه به منابع اصیل لغوی و روایی معنای صحیح این واژه را بازکاود و اشتغال آن بر معنایی ممدوح یا مذموم را متکی به شواهد روشن نشان دهد و خطای روشی گروهی از حدیث پژوهان را در دستیابی به معنای درست این واژه و بیان مفهوم آن تصویر کند.

بنابراین نخست به منابع لغوی مراجعه می‌کنیم و به دنبال آن، روایاتی را پی می‌گیریم که واژه «تعمق» در آنها به کار رفته است:

۲. «تعمق» در منابع لغوی

در کتاب العین معنای «تعمق» مبالغه و زیاده‌روی دانسته شده است: «تعمق فی الامر: تشدق فیه فهو متعمق و المتعمق المبالغ فی الامر المنشود فیه» (خلیل بن احمد، ۱۸۷/۱).

معنای مبالغه در بیان مفهوم واژه تعمق، عیناً در سایر منابع لغت نیز ذکر شده است؛ با این تفاوت که در برخی از آنها توضیحات بیش‌تری در مورد واژه تعمق ارائه شده است.

در لسان العرب پس از نقل سخن خلیل بن احمد در این باره آمده است: «تعمق فی کلامه ای تنطع و تعمق فی الامر تنوق فیه فهو متعمق»؛ چنان که در مورد «تنطع» و «تعمق» که مترادف «تعمق» به شمار رفته‌اند، آمده است: «التنطع فی الکلام التعمق فیه و فی الحدیث: هلك المتنطعون هم المتعمقون المغالون فی الکلام الذین یتکلمون بأقصى حلو قهم تکبراً» و «تنوق فی اموره تجود و بالغ» (ابن منظور، ۲۷۱/۱۰) که در همه آنها عنصر مبالغه و زیاده‌روی به چشم می‌خورد.

در غریب الحدیث ابن سلام، درباره حدیث «الحسنة بین السیئتين» آمده است: «فأراد ان الغلو فی العلم سیئة و التقصیر عنه سیئة فالغلو فیه التعمق و الجفا عنه التقصیر و کلاهما سیئة» (ابن سلام، ۲۹/۲). این روایت، گویای بدی افراط و تفریط و توصیه به مشی معتدلانه در تعلیم و تعلم است. جالب آن که ابن سلام برای بیان معنای غلو از

واژه «تعمّق» استفاده کرده است که خود نشان می دهد، تعمّق در لغت، به روشنی معادل زیاده روی و افراط به شمار می رود. همو درباره حدیثی که صفات حاملین علوم قرآن را بیان می کند، عبارت «غیر الغالی و الجافی عنه» را این طور توضیح داده است: «فالغالی فيه هو المتعمّق حتی یخرجه ذلک الی الکفار الناس کنحو من مذهب الخوارج و اهل البدع و الجافی عنه التارک له و للعمل به» (ابن سلام، ۴۸۳/۳). در این جملات ابن سلام نکات قابل توجهی هست؛ از آن جمله وضوح بیش تر تعمّق در معنای افراط و زیاده روی است؛ زیرا برای تبیین کلمه «غلو» از تعمّق استفاده شده است. نکته دیگر آنکه عملکرد متعمّقین به خوارج و اهل بدعت تشبیه شده است که به حاکی از تندروی نادرست است.

ثعلبی نیز در توضیح معنای واژه «خصومت» از زجاج نقل کرده است: «حقیقة الخصومة التعمّق فی البحث عن الشئ والمضایقة فیه» (ثعلبی، ۱۲۳/۲). نکته قابل توجه در این عبارات آن است که تعمّق برای نشان دادن زیاده روی از هر واژه دیگری مناسب تر است.

در «الفائق فی غریب الحدیث» در توضیح سخن ابن مسعود که «ایاکم و الاختلاف و التنطع» آمده است: «هو التعمّق و الغلو» (زمخشری، ۳۰۸/۳) که در آن تعمّق، تنطع و غلو مرادف همدیگر دانسته شده اند.

همچنین در «النهاية فی غریب الحدیث» درباره حدیث «البذاء و البیان شعبتان من النفاق» آمده است: «اراد أنّهما خصلتان منشؤهما النفاق أمّا البذاء و هو الفحش فظاهر و أمّا البیان فأنما اراد منه بالذمّ التعمّق فی النطق» (ابن اثیر، ۱۷۱/۱).

چنان که در برخی از منابع معتبر لغوی دیگر، همین توضیح درباره این حدیث وارد شده است: «أنما اراد منه ذمّ التعمّق فی المنطق» (زبیدی، ۱۵۰/۹) که «بیان» را سخنی منافقانه برشمرده اند که همراه با غلو و زیاده روی اظهار شده و از این رو مورد مذمت قرار گرفته است.^۱

۱. در منابع کهن غیر از غلو، افراط و تکلف معنای دیگری برای تعمّق یافت نشد؛ ولی در متون معاصر به معنای مذاقه استعمال می شود (برای نمونه نک: طباطبایی، ۱۹/۴ و ۶۶/۱۰) و این

۳. «تعمّق» در منابع روایی

واژه تعمّق در منابع روایی کهن دقیقاً در معنای لغوی صحیح خود یعنی، زیاده‌روی، مبالغه و غلو به کار رفته است؛ از جمله در کتاب الکافی روایتی هست که در ضمن آن امیرالمؤمنین (ع) در بیان ارکان کفر فرموده‌اند: «بُنِيَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمُ الْفِسْقِ وَالْغُلُوُّ وَالشُّكُّ وَالشُّبْهَةُ... وَالْغُلُوُّ عَلَى أَرْبَعٍ شُعَبٍ عَلَى التَّعَمُّقِ بِالرَّأْيِ وَالتَّنَازُعِ فِيهِ وَالزَّيْغِ وَالشَّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ وَلَمْ يَزِدْ إِلَّا غَرَقًا فِي الْغَمَرَاتِ وَلَمْ تَنْحَسِرْ عَنْهُ فِتْنَةٌ إِلَّا غَشِيَتْهُ أُخْرَى وَانْخَرَقَ دِينُهُ فَهُوَ يَهْوِي فِي أَمْرِ مَرِيحٍ...» (کلینی، ۳۹۲/۲).

همین روایت در حکمت سی و یکم نهج البلاغه به این شکل آمده است: «وَالْكَفْرُ عَلَى أَرْبَعٍ دَعَائِمُ عَلَى التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ وَالزَّيْغِ وَالشَّقَاقِ فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ...» که در آن «تعمّق» به مثابه یکی از شاخه های غلو که از ارکان کفر به شمار می رود، معرفی شده است.

همچنین در ابواب فقهی کتاب بخاری بابی هست با عنوان «باب الوصال و من قال ليس في الليل صيام لقوله تعالى "ثم أتموا الصيام الى الليل" و نهى النبي صلى الله عليه وسلم عنه رحمة لهم و ابقاء عليهم و ما يكره من التعمّق» (بخاری، ۲۴۲/۲) که به صیام وصل مربوط است و پیامبر (ص) سخت از آن نهی کرده است. نکته جالب آن که بخاری در ترجمه این باب، صیام وصل را ناشی از «تعمّق» معرفی کرده است؛ یعنی، کسانی که روزه خویش را افطار نمی کنند، اهل تعمّق اند و از جهت زیاده‌روی و غلو در صیام، مورد مذمت پیامبر اکرم (ص) قرار گرفته‌اند.

یکی دیگر از ابواب کتاب بخاری بابی است با عنوان «باب ما يكره من التعمّق و التنازع في العلم و الغلو في الدين و البدع لقوله تعالى "يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم و لا تقولوا على الله الا الحق"» (بخاری، ۱۴۴/۸) که در ضمن آن، واژه «تعمّق» در معنای غلو و زیاده روی به کار رفته و امری مذموم معرفی شده است. بخاری برای بیان ناپسندی «تعمّق» و غلو به آیه ۱۷۱ از سوره نساء استشهاد کرده است که خداوند متعال

حاکمی از ضرورت معنایی «تعمّق» در بستر زمان است؛ با این توضیح که اقتضای قواعد فقه الحدیثی آن است که کلمات روایات در زمان و فضای صدور آنها معنایابی شوند.

در آن با مخاطب قرار دادن اهل کتاب، آنان را به علّت غلوّ در اعتقادات دینی خود نکوهش کرده است.

نووی در شرح صحیح مسلم روایتی را از پیامبر (ص) آورده است؛ مبنی بر آن که «علیکم من الاعمال ما تطیقون»؛ آنگاه خود در توضیح آن نوشته است: «ای تطیقون الدوام علیه بلا ضرر و فیه دلیل علی الحثّ علی الاقتصاد فی العبادة و اجتناب التعمّق» (نووی، ۷۰/۶) که واژه «تعمّق» در آن به روشنی در معنای زیاده روی و افراط به کار رفته است.

علاوه بر این نقل است که «فردی به ابن عمر گفت: من بعد از غسل وضو می گیرم و وی در پاسخ اظهار کرد: «لقد تعمّقت» (متقی هندی، ۸۰۴/۳) که در آن، برای بیان مفهوم زیاده روی و افراط، از «تعمّق» استفاده شده است.

ابن حجر عسقلانی در توضیح سخن بخاری درباره صیام وصل آورده است: «و ذکر ما یکره من التعمّق و التعمّق المبالغة فی تکلف ما لم یكلف به» (ابن حجر ۱۷۶/۴) که در ضمن آن، واژه «تعمّق» به معنای زیاده روی و مبالغه تکلف آمیز دانسته شده است. همو در فتح الباری نقل کرده است که فردی از عمر درباره آیه «و فاکهة و اُبّا» (عبس، ۳۱) پرسید؛ وی در پاسخ گفت: این سؤال تعمّق و تکلف است که از آن نهی شده ایم (ابن حجر، ۲۲۹/۱۳) که هرچند نمی توان تأمل درباره معنای واژگانی «اب» و سایر واژگان قرآن را مصداق «تعمّق» و «تکلف» دانست، دقت در این جمله می تواند گویای این نکته باشد که در صدر اسلام تعمّق با زیاده روی و امر تکلف آمیز مترادف بوده است و در کنار هم ذکر شده اند. افزون بر آن که «نهی» مورد نظر از سوی پیامبر (ص) صورت گرفته و برای اقناع سائل به آن نهی استناد شده است.

ابن ابی الحدید نیز در شرح سخن امیرالمؤمنین (ع) که فرموده است: «هلک المتنطعون» می نویسد: «المتنطع هو التعمّق و الاستقصاء» (همو، ۱۴۱/۱۰) و در ضمن آن «تعمّق» را با «تنطع» مترادف دانسته است.

۱. شاهد آن که در برخی از روایات امامان (ع) واژه «اب» به «خوراک چهارپایان» تفسیر شده است (نک: حویزی، ۵۱۱/۵)؛ لذا پی جویی از معنای «اب» ارتباطی با تعمّق و تکلف ندارد.

نیز قرطبی آورده است: «روی أن بعض الناس لما نزلت آية الاستئذان تعمق في الامر، فكان لا يأتي موضعاً خرباً و- لا مسكوناً إلا سلم و- استأذن، فنزلت هذه الآية، أباح الله تعالى فيها رفع الاستئذان في كل بيت لا يسكنه أحد» (قرطبی، ۲۲۱/۱۳، ذیل النور، ۲۹) و در این عبارات برای تفهیم افراط نا به جا، از واژه تعمق استفاده کرده است.

در وسائل الشیعة نیز بابی هست با عنوان «باب استحباب صفق الوجه بالماء قليلاً عند الوضوء و كراهة المبالغة في الضرب و التعمق في الوضوء» (عاملی، وسائل الشیعة، ۴۳۴/۱) که در آن، واژه «تعمق» برای بیان مفهوم افراط و وسواس مذموم به کار رفته است. علاوه بر این شیخ حر عاملی در وسائل الشیعة از ابو جریر رقاشی از امام موسی بن جعفر (ع) آورده است: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ اتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَقَالَ لَا تَعْمَقُ فِي الْوُضُوءِ وَلَا تَلْطِمُ وَجْهَكَ بِالْمَاءِ لَطْمًا...» (همو، ۴۳۵/۱) که به روشنی می توان از آن برای واژه «تعمق» مفهوم زیاده روی و افراط را استنباط کرد.^۱

۴. بررسی مفهومی یک روایت

حدیث معروفی از امام علی بن الحسین (ع) در کتاب التوحید الکافی نقل شده است که: «سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ

۱. ممکن است تصوّر شود که چون تعمق از ریشه عمق است، پس به معنای ژرف اندیشی است و از آنجا که سطحی نگری مذموم است، تعمق پسندیده است. حال آن که در زبان عربی هرچند واژه ها اغلب باریشه اشتقاق خود هم پیونداند، در مواردی برخلاف اصل خود به کاررفته اند؛ مانند: «تحنت» که از ریشه «حنت» به معنای گناه اخذ شده و خود به معنای اجتناب از گناه است؛ چنان که در موارد بسیاری تغییر «باب» ثلاثی مزید، معنای واژه را دگرگون می کند؛ مانند «بلغ» که اگر در باب های افعال و تفعیل استعمال شود، معنای مثبت افاده می کند و در باب مفاعله معنایی مذموم به خود می گیرد؛ همان طور که واژه شناسان برای بیان مفهوم مذموم تعمق از ریشه بلغ در باب مفاعله استفاده کرده اند؛ یعنی مبالغه و تعمق هر دو به معنای افراط و عدول از حق به کاررفته اند و هیچ یک راهی به حقیقت نبرده اند. نکته دیگر آن که لغت شناسان «تعمق» را به «تقعر» که از ریشه «قعر» است، توضیح داده اند (جوهری، ۷۹۷/۲)؛ بنابراین تعمق نیز مانند به قعر افتادن دارای معنایی مذموم و نکوهیده است.

فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ» (کلینی، ۹۲/۱).

شیخ صدوق نیز در کتاب التوحید همین روایت را به این صورت نقل کرده است: «قال سئل علي بن الحسين عليه السلام عن التوحيد فقال إن الله عز وجل علم أنه يكون في آخر الزمان أقوام متعمقون فأنزل الله عز وجل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ» والآيات من سورة الحديد إلى قوله «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فمن رام ما وراء هنالك هلك» (همو، التوحید، ۲۸۳).

تعبیر آخر الزمان که در این روایت به کار رفته، یک مقطع تاریخی است که از عهد پیامبر اسلام (ص) تا عصر ظهور آخرین امام را در برمی گیرد (نک: مجلسی، ۳۱۹/۹؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۳۶۵/۴). با این توضیح که استعمال فعل مستقبل حاکی از آن است که «متعمقون» مورد اشاره، در دوره‌ای پس از صدر اسلام ظاهر می‌شوند. سورة توحید و نیز آیات نخستین سورة حدید، کاملاً با بحث توحید مرتبط‌اند. از این رو، همواره مورد توجه دانشمندان اسلامی، به ویژه عرفا و فلاسفه قرار گرفته‌اند. ابن عربی آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» را گویای وحدت وجود دانسته و در تفسیر آن می‌نویسد: «پس آخر، عین ظاهر و باطن، عین اوّل است و خدا بر همه چیز داناست؛ زیرا او به خودش علم دارد» (ابن عربی، ۱۱۲). ملاصدرا نیز با اشاره به آیه سوم از سورة حدید بر آن است که «واجب الوجود (خداوند) محدود به هیچ حدّ و نه‌ای نیست؛ بلکه غایت همه چیز است و بر همه چیز احاطه دارد. او اوّل و آخر و ظاهر و باطن است و او بر هر چیز احاطه دارد» (همو، الأسفار الاربعة، ۲۴۶/۲). همچنین می‌نویسد: «آنچه در تمامی مظاهر و ماهیات ظاهر شده است و آنچه در تمامی شئون و تعینات دیده می‌شود، چیزی جز حقیقت وجود نیست؛ بلکه وجود حق است؛ به حسب مظاهر مختلف و شئون متعددش؛ همچنان که در قالب شعر گفته‌اند:

وجود اندر کمال خویش ساری ست تعین‌ها امور اعتباری ست

(ملاصدرا، الأسفار الاربعة، ۳۳۹/۲)

همو شعف خود را از برخورد با حدیث منقول از امام سجاد(ع)، یعنی همان روایت مورد بحث بیان و اشاره می‌کند که «هنگام اقدام به تفسیر قرآن نخستین سوره‌ای که به تفسیر آن پرداختم، سوره حدید بود. به دلیل اشتیاق فراوان خود به اظهار اسرار و اخبار و شگفتی‌های علوم الهی و نکته‌های قرآنی که پروردگارم به من الهام کرده است. آنگاه پس از گذشت حدود دو سال به این حدیث برخورددم و نشاطم دوچندان شد و از دیدن نشانه‌های هدایت و سلوک در مسیر نورانی توحید بسیار شادمان گشتم و به شکرانه این نعمت، سپاس خداوند را به جا آوردم» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، ۲۵۱). از مطالب پیش‌گفته بر می‌آید که از نظر ملاصدرا اهل تعمق مورد اشاره در حدیث مزبور افرادی ستودنی اند که حتی آیاتی از قرآن به آنان اختصاص یافته و اساساً برای آنان نازل شده است.

همچنین بزرگانی از مفسران و مؤلفان کتب فلسفی و عرفانی برداشتی مانند صدرالمتألهین از روایت مزبور داشته‌اند؛ چنان که ابن طیفور بسطامی، شارح مفتاح الفلاح شیخ بهایی، درباره این حدیث نوشته است: «چون خداوند می‌دانست در آخر الزمان اقوامی مدقق خواهند آمد، سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و اوائل سوره حدید را نازل فرمود؛ برای این که عجز عرب بیابانی مانع بود، از این که آیه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» را بفهمد؛ اما مثل آخوند ملاصدرا معنای این آیه را ادراک می‌کند؛ چنان که خود گوید که من پیوسته در این آیات تفکر می‌کردم تا وقتی این حدیث را دیدم از شوق گریه کردم» (بسطامی، ۲۹/۲).

گنابادی نیز ضمن آن که اشتباهاً این حدیث را از امام صادق(ع) دانسته، در توضیح آن نوشته است: «خداوند در سوره حدید دقائق توحیدی را درج نموده است؛ نکاتی که درک متعمقان به آن نمی‌رسد؛ پس چگونه به غیرمتعمقان رسد؟» (گنابادی، ۲۸۵/۴).

در تفسیرنمونه هم در ترجمه و توضیح این روایت آمده است که «خداوند متعال می‌دانست که در آخر زمان اقوامی می‌آیند که در مسائل تعمق و دقت می‌کنند؛ لذا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات آغاز سوره حدید، تا «علیم بذات الصدور» را نازل فرمود؛ پس هر کس ما و رای آن را طالب باشد، هلاک می‌شود». مفسران تفسیر نمونه این آیات را

مشمول بر حد اکثر معرفت ممکن می دانند که در سایه دَقّت (تعمّق) در آنها برای تشنه- کامان فراچنگ می آید (نک: مکارم شیرازی، ۲۹۵/۲۳).

مترجمان الکافی نیز مانند مصطفوی و کمره ای «متعمّقون» را به معنای اهل تحقیق و کند و کاو قلمداد کرده اند (مصطفوی، ۱۲۳/۱؛ کمره ای، ۲۶۹/۱).

همچنین استاد مطهری با برداشتی مثبت از معنای تعمّق، متعمّقین را در روایت مذکور افرادی ستودنی دانسته است که توحیدی برتر و عالی تر از توحید عوامانه را واجدند (نک: مطهری، ۲۱۷).

سید محمد حسین طهرانی نیز ضمن آن که آیات سورۀ حدید را مبین وحدت حقیقیّه حقّ متعال دانسته، درباره این روایت می نویسد: «حضرت سجّاد(ع) در این گفتار خود می رساند که اَمّت های سالفه تاب و توان ادراک این نوع از توحید را نداشته اند و چون به برکت رسول الله(ص) افرادی متعمّق در سلوک توحید در آخر الزمان به وجود می آیند، خداوند این باب را برای آنها مفتوح نمود و این آیات را فرو فرستاد» (طهرانی، ۳۳۶).

علامه حسن زاده آملی نیز با استناد به همین حدیث، متعمّقان را افرادی موشکاف، دانش پژوه، فحّاص و بخّاث دانسته و در این باره نوشته است: «خداوند سورۀ «قل هو الله احد» و آیات اول سورۀ حدید را فرستاد تا هر فیلسوف متألّه متعمّق، و هر عارف پخته و گردنه ها پیموده و مراحل و منازل سیر کرده بخواند، در دریای بیکران معارف الهی غواصی بنماید، سورۀ اخلاص و آیات اول سورۀ حدید آنها را بیان فرموده اند» (آملی، ۱۱۱).

در مقابل این دیدگاه، گروهی از بزرگان علمای حدیث، «جهت» روایت امام سجّاد(ع) را هشدار برای اهل تعمّق دانسته اند. شیخ صدوق این حدیث را ذیل باب «ادنی مایجزئ من معرفة التوحید» یعنی کمترین چیزی که در شناخت توحید کفایت می کند و همراه چهار حدیث دیگر در کنار یکدیگر ذکر کرده است (صدوق، التوحید، ۲۸۳) که مجموعاً نشان دهنده آن است که او از حدیث مزبور، تعیین حدّ و مرز اعتقاد توحیدی و نهی از تعمّق را برداشت کرده است.

علاوه بر این علّامه مجلسی در توضیح آن نوشته است: «ظاهر این حدیث منع از تفکر و خوض در مسائل توحید و پابندی به نصوص است و گفته شده است که مراد آن است که خداوند صفاتش را بیان کرده تا در آنها تفکر شود و این نظر درباره این حدیث بعید است» (مجلسی، ۲۶۴/۳)؛ یعنی مجلسی، گذشته از آن که مفهوم تشویق به تعمق را از آن روایت استنباط نکرده، ممنوعیت تفکر در ذات و صفات خداوند را از آن فهمیده است که برطبق آن ناگزیر باید از «تعمق» اجتناب ورزید.

ملا صالح مازندرانی نیز حدیث مورد بحث را مشتمل بر لزوم پرهیز از مبالغه در مسائل توحید دانسته و عبارت «فمن رام وراء ذلك» را گویای حدّ و مرز جواز تفکر و اندیشه بشری در باب توحید قلمداد کرده است (مازندرانی، ۱۴۴/۳).

شیخ حرّعاملی نیز روایت «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ» را در کتاب «الفصول المهمة فی اصول الائمة» در باب «ان الله سبحانه لا يدرك له كنه ذات ولا كنه صفة» ذکر کرده و از آن مفهوم نکوهش اهل تعمق را استنباط کرده است (عاملی، الفصول المهمة فی اصول الائمة، ۱۷/۱).

در هر صورت می توان استنباط این گروه از بزرگان علمای حدیث را با توجّه به ادله و قرائن متعدّدی تقویت کرد که مهم ترین آنها عبارت انداز:

۱. معنای لغوی تعمق، بر اساس مستندات فراوان علمی، بدون شکّ زیاده روی و افراط است.

۲. در سایر روایات نیز تعمق نکوهش شده است. در نهج البلاغه از ارکان کفر و در کافی از شاخه های غلو به شماررفته است.

۳. درک و تلقی عموم محدثان شیعه و اهل سنت نیز از معنای «تعمق» افراط و زیاده روی بوده است؛ چنان که در حدیث منقول از امام موسی بن جعفر (ع) نیز برای بیان مذمت وسواس و افراط در وضو گرفتن از واژه تعمق استفاده شده است.

۴. روایات متعدّدی در مجامع حدیثی بر نکوهش و ممنوعیت تفکر درباره ذات باری دلالت می کنند؛ از قبیل:

- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانْظُرُوا إِلَى عِظَمِ خَلْقِهِ (صدوق، التوحيد ۴۵۸).

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ (کلینی، ۹۳/۱).

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تِيهًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ لَا يُوصَفُ بِمُقَدَّارٍ (صدوق، التوحيد، ۴۵۷).

چنان که ملاحظه می شود، شباهت و قرابت معنایی خاصی میان این روایات و حدیث مورد بحث وجود دارد؛ به گونه ای که محدثان برجسته ای همچون شیخ حرّ عاملی آنها را در تحت یک عنوان «ان الله سبحانه لا يدرك له كنه ذات و لا كنه صفة» ذکر نموده اند (همو، الفصول المهمة فی اصول الائمة، ۱۷/۱).

افزون بر آن که ممنوعیت تفکر در ذات خداوند به معنای تحریم معرفت و علم اندوزی نیست؛ بلکه تذکری در زمینه ناتوانی آدمی از شناخت ذات خداوند و توصیف اوست؛ به این معنا که در فرهنگ قرآن و روایات اصیل اهل بیت (ع)، شناخت خداوند با ابزار و وسائلی که آدمیان در اختیار دارند، ممتنع است؛ چه محاط، بر محیط احاطه ندارد و معرفت خداوند موهبتی است که خداوند به آدمیان بخشیده است و راه نیل به آن تزکیه و خلوص در طاعت است (نک: برنجکار، ۵۶).

۵. مفهوم نکوهش و مذمت از سیاق حدیث امام سجّاد (ع) به خوبی فهمیده می شود؛ افزون بر آن که نمی توان آن طور که برخی از متأخران پنداشته اند، آیاتی از قرآن را مخصوص گروه خاصی، آن هم در قرون آینده در نظر گرفت؛ چنان که امام صادق (ع) درباره قرآن فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لَزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ» (طوسی، ۵۸۰)؛ یعنی، درحقیقت نمی توان فهم آیات قرآن را آن هم در موضوعی بنیادی مانند توحید به زمان خاصی محدود کرد.

بر این اساس به نظر می رسد، روایت امام سجّاد (ع) گویای این نکته است که سورة اخلاص و آیات نخستین سورة حدید برای بیان همه آنچه در باب توحید مورد نیاز همگان است، کفایت می کند و تخطی از این محدوده اندیشه ای جایز نیست و

گام نهادن در حوزه ای فراختر از آنچه در این حوزه مطرح شده است، به انحرافات و بدعت‌های اعتقادی خواهد انجامید؛ به ویژه آن که در بخش پایانی حدیث تصریح شده است: «فمن رام وراء ذلك فقد هلك» که آشکارا بیانگر هشدار است؛ نه تشویق. حال آن که بر طبق آن نظر دیگر، کسانی که قبل از متعمقان آخرالزمان زیسته اند، به کنه توحید ناب راه نبرده اند و در آخرالزمان افرادی اهل تعمق ظاهر می شوند که آیات توحیدی سوره‌های اخلاص و حدید را بیش‌تر و بهتر از علمای پیشین درک می کنند و هرکس جز آنچه را آنان در می یابند، جستجو کند، به هلاکت در خواهد افتاد!

نتایج

تعمق در لغت به معنای مبالغه، غلو و زیاده روی است و در روایات به مثابه یکی از ارکان کفر معرفی شده است؛ حتی در متون کهن، ظهور آن در مفهوم زیاده روی از کلماتی چون غلو و مبالغه بیش‌تر است و از همین رو، حامل بار معنایی منفی به شمار می رود.

توجه به این نکته، امکان فهم صحیح روایات مشتمل بر این واژه را بیش از پیش فراهم می کند؛ از جمله حدیث امام سجّاد (ع) درباره نزول سوره توحید و آیات نخستین سوره حدید که با توجه به معنای دقیق لغوی واژه «تعمق» باید آن را همچون هشدار برای افراط گرایان تلقی کرد؛ نه بشارتی برای اهل تعمق.

کتاب‌شناسی

قرآن کریم

نهج البلاغة، انتشارات دار الهجرة، قم، ۱۴۲۶ق

ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی،

قم، ۱۴۰۴ق

ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث، مؤسسة اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ش

ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، دارالمعرفة، بیروت، بی تا

- ابن سلام، غریب/الحديث، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۳۹۶ق
- ابن عربی، محی الدین محمد بن علی، فصوص/الحکم، انتشارات الزهراء (س)، ۱۳۷۰ش
- ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ق
- برنجکار، رضا، معرفت فطری خدا، انتشارات نباء، ۱۳۷۹
- بسطامی، علی بن طیفور، منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح، نشر حکمت، بی تا
- ثعلبی، احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، دارالعلم، بیروت، ۱۴۰۷ق
- حسن زاده آملی، حسن، قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، انتشارات قیام، قم، ۱۳۷۴ش
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالتقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق
- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، المكتبة الحیة، بیروت، بی تا
- زمخشری، محمود بن عمر، الفائق، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ق
- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، التوحید، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ق
- همو، من لا یحضره الفقیه، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق
- طوسی، محمد بن حسن، الأملی، انتشارات دار النفاقة، قم، ۱۴۱۴ق
- طهرانی، سید محمد حسین، توحید علمی و عینی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۴۱۰ق
- عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمة، مؤسسة معارف اسلامی امام رضا (ع)، ۱۴۱۸ق
- همو، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۹ق
- فراهیدی خلیل بن احمد، العین، دارالهجرة، ۱۴۰۹ق
- قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ش
- کمره ای، محمد باقر، ترجمه اصول کافی، انتشارات اسوه، بی تا
- گنابادی، سلطان محمد، بیان السعادة، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۸
- مازندرانی، مولی محمد صالح، شرح الکافی، بی جا، بی تا
- متقی هندی، کنز العمال، مؤسسة الرسالة، بیروت، بی تا

مجلسی، محمدباقر، بحار/الأنوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ق
مصطفوی، سیدجواد، ترجمه/اصول کافی، کتاب فروشی علمیه اسلامی، بی تا
مطهری، مرتضی، کلیات علوم اسلامی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۲ش
ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، الاسفار الاربعه، مكتبة المصطفوی، قم، ۱۳۶۸ش
همو، شرح اصول کافی، بی جا، بی تا
مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش
نووی، یحیی بن شرف، شرح صحیح مسلم، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی